

# تایپ رایانیان و نسبت شهای تختی اسلام

بعض

سید محمد علی امام شوشتری

در هفته‌ای که همه ساله بنام «هفته ایران باستان» برپا می‌شود، امسال از نویسنده این گفتار خواسته بودند در یکی از جستارهای تاریخی هر بوط به قمدن و فرهنگ ایران باستان سخن بگویم. روزی که نوبت سخن گفتن بمن افتاده بود در سر آغاز سخنان خود چندجمله بعنوان یادآوری گفتم که بجاست اگر آنها را در دیباچه این سخن خود بار دیگر بگویم. آن روز در آمد سخنان گفتم:  
• تاریخ هر ملت شناسنامه آن ملت است. همانگونه که هیچکس دوست نمیدارد در نوشهای شناسنامه‌اش دست پرندوچیزهای نادرستی در آن

بنویستند، ملت‌های زنده نیز نمی‌پذیرند در تاریخ آنها، بعمد یا بسهو دیگران دستبرد زنند. بویژه اگر آن دست بردها غرض آلووه باشد و برای کوچک و آنمودن و تاریک ساختن کذشته آن ملت‌ها با دست بدخواهانی بر صفحه کتابها نگاریده شود».

«اکنون در ایران روزی فرا رسیده است که باید ما خودمان از دید ایرانی به شیوه علمی در همه سندهای تاریخ کشور خود از نوبی طرفانه پژوهش کنیم و با آنچه از آن سندها دریافته می‌شود، دل بندیم. آن زمان فرا رسیده است که از تکرار داوری‌هایی که دیگران در زمینه برخی از رویدادهای بزرگ تاریخ میهن ما کرده‌اند و بیشتر آن داوری‌ها با رنگهای تعصب مذهبی یا سیاسی یا نژادی رنگین است، بپرهیزیم».

«در مثل: از جمله این داوری‌های نادرست عنوان «حمله عرب به ایران و شکست ایران» در آغاز جنبش اسلامی است. این یک داوری نا درستی است که از تعصب کیشی و هواخواهی از «وحدت خلافت» سرچشمه گرفته است. زیرا آنچه در آن رویدادها مطلقاً شکست نخورده مات ایران بوده است. بدلیل آنکه هر دسته از ایرانیان تا اسلام را نمی‌شناختند سخت با آن می‌جنگیدند و چون می‌شناختند در راه آن می‌جنگیدند. بیشترین مردم استان فارس و استانهای هازندران و گیلان و دیلمان تا سده‌های سوم و چهارم هجری پیرو کیشی‌های کهن خود مانده بودند! سپس بدخواه مسلمان شده‌اند. آنچه در برابر آن جنبش‌های نخستین شکسته شده چرخ سازمانهای پوسیده دولتشی و کیشی در آخرهای روزگار ماسانی بود که سراسر فرمود شده بود و چنان برایه طبقاتی می‌گردید که بر هر کوششی که آرمان آن جز برآوردن خواسته‌ای زورمندان و پولداران چیز دیگری بود چیره می‌شد. راستش را بخواهید جنبش اسلام یک انقلاب درونی بوده و از جای دیگری به این کشور تحمیل نشده است». پس از آنروز که این سخنان گفته شد، بارها دوستانی در این زمینه با نویسنده گفتگو کردند. از جمله دوست دانشمند آقای رشید شهمردان است که از پارسیان هندند و موبدی روشن بین و دانای عارف پیشاند. ایشان چند بار بدیدن آمدند و در این زمینه بایکدیگر سخن گفتیم و سندها و مدارک

تاریخی که برای اثبات نظر خود در این زمینه دارم به ایشان نشان دادم تا قانع شدند و پذیرفتند که «حمله عرب»، با آن شکلی که در کتابها آنرا وانمود کردند، حقیقتی ندارد و پیشرفت دین اسلام خواه در فراختنی مرزهای ایرانشهر و خواه در بیرون آن مرزها مانند شمال آفریقا و اندلس و آسیای کوچک و قاره نمای هند و آن‌وی جیحون بیشتر با کوشش و بادست ایرانیان مسلمان انجام پذیرفته است.

اکنون برای جلوگیری از هر گونه بدفهمی بعجا دیدم خلاصه‌ای از آن مدارک و اسناد را که فراهم ساخته‌ام در این گفتار بگنجانم و برای اینکه زمینه سخن خوب روشن کردد، اند کمی به تجزیه و تحلیل آنها خواهم پرداخت.

### ۱ - دیباچه سخن

پیش از آوردن ترجمه‌روایتها یک‌هازلابلای کتابهای گوناگون برای اثبات سخن خود فراهم آورده‌ام، باید به عنوان پیش‌درآمد جستاراند کی درباره وضع جغرافیای سیاسی عربستان در روز گار ساسانی سخنانی بگوشاوی بنویسم. کسانی که در این زمینه نیاز مند تفصیل بیشتر ندمی‌توانند به پیش‌گفت کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی»، گردآورده نویسنده که به کوشش انجمن آثار ملی چاپ شده است بنگرند. در آن‌جا از جاهای برخورد دو ملت ایران و عرب با کسریه گمی سخن رفته است.

جزیره‌نمای عربستان در روز گار ساسانی از دیدگاه سیاسی به چند بخش بهر شده بود:

- ۱- حیره و پیرامونهای آن - شهر حیره در باخته رود فرات نزدیک کوفه نهاده بوده و نام مردم مسیحی مذهب آن در کتابها «عبادی» نوشته شده است و بیشتر ایشان مسیحی نسطوری بودند که باورهای آنان رنگ مانوی بسیاری میدارد و برخی زرده‌شی و مهری و مانوی و مزد کی وزروانی یا بگفتة عربان (دھری) بودند.

عربهایی که در امارت حیره نشیمن داشتند برخی شهری شده بودند و در شهر حیره و دیه‌های پیرامون آن می‌زیستند و برخی بیابانی و در سیاه چادرها

و قامیانهای نیجد هر جا چشمه و چرا کاهی بود نشیمن می گرفتند. از مردم شهری در کتابهای آغاز اسلامی به «اهل مدر» و از مردم چادرنشین به «اهل و بر» تعبیر شده است.

امارت حیره و قیره های عربی که در زیر دست آن بود، زیر چیر گی خاندان منذریان اداره می شد و این خاندان کماشته شاهنشاهان ساسانی در این سرزمین بودند و همیشه یک سپاه ایرانی که «دوسر» نامیده می شد برای نگهداری سامان کارها در آن سرزمین نشیمن داشت.

۳- بخش خاوری عربستان که از خلیج کاظمہ در کویت کنونی آغاز می شده و به عمان پایان می یافته است «نیمروز» نام داشته و در روز کار اسلامی آفری بحرین نیز می نامیدند. نیمروز در فارسی به معنی جنوب است و این قسمت جنوب است فسبت به عراق، از این رو آنرا نیمروز می خوانده اند. این بخش را که در رو بروی استان فارس نهاده است یک استاندار ایرانی اداره می کرد که نام او را در کتابهای روزگار اسلامی «سی بخت» لکاشته اند و دانسته نیست این واژه نامی است یا لقی یا یک پایگاه دولتی.

مردم شهرهای هگر (هجر) که امروز بنام الاحساء خوانده می شود و خط که امروز بنام (القطیف) مشهور است و شاپور و دارین (داران) و جوانا و جزیره های اوال (منامه) و میش ماهیک (سماهیج - مهرق) ایرانی و فارسی زبان بودند لیکن در پیرون شهرهای تیره های عبدالقیس و بکر بن وائل بشکل بیابان گردی در زیر سیاه چادرها می زیسته اند.

۴- نام جزیره های عمان «مزون»<sup>۱</sup> و نام مسقط نیز بی کمان یک واژه ایرانی است که از دو تیکه «مس - مه» به معنی بزرگ و «کد» به معنی خانه ساخته شده است نه اسم معمولی از ریشه‌ی (س. ق. ط) در عربی . در مzon تیره از دعمان نشیمن داشتند که از فزاد عرب نبوده اند و بازماندگان ایشان هنوز در کوهستانهای این بخش دیده می شوند .

امارت عمان یامزون را ازوی در بار ایران خاندانی اداره می کردند که

۱- قاموس المعیط دیشه م-ذ - ن فکریسته شود .

نامشان در تاریخ هاد جلنده = گلنده یاد کردیده است. این نام را در قدیم برخی «روسیزاده» معنی کرده‌اند که دلیل آن دانسته نیست.

محمد پورجریر طبری در باره دودز «اسپیددرز» (مشتر) و صفا در بیابان عربستان برای نشیمن استانداران ایرانی بادیه‌العرب، داستانی دارد که بسابی پیوستگی با آن معنی که برای این نام یاد کردند نباشد. طبری گوید: برای ساختن دودز مشتر و صفاکار گران و بنایانی از ایران به عربستان بردنده و اینان نمی‌ماندند و می‌گریختند. یکی به استاندار بحرین گفت: اگر برای ایشان زن و شراب فراهم کنی خواهند ماند. او فرمان داد از فارس در خیکها شراب می‌آوردند و کروهی از زنان روسی از خوزستان و عراق نیز آورده‌اند. بنایان و کار گران با این زنان در آمیختند و از ایشان کودکانی پدیدآمد که سپس خود را به تیره بکرین وائل پیوسته کردند. از آنروزت که تیره بکرین وائل را به روسیزادگی سر کوفت می‌زدند.

در آن زمان در شهرهای بزرگ بندری خوزستان و عراق زنان خودفروش بسیاری بوده است تا آنجا که واژه «بلیات» که شکل شکسته «ابلیات» است و به معنی زنان اهل بندر ابله است، در کتابهای عربی به معنی زنان روسی و لولی بکار رفته است.

۴- یعنی چنانکه در جای دیگر به کشادگی نوشتم از روز کارخسر و اول انوروان یکراست زیر نگرش استانداران ایرانی اداره می‌شده و باز پسین استاندار ایرانی آن کشور که ما باور دیگر از او در پایین نام خواهیم برد، «بازان» است. نام بادان در کتابها به شکل «بازام» نیز نوشته شده است.

۵- بخش حجاز که شامل شهرهای مکه، یثرب و طایف بود و نیز تهامه در زیر نگرش استاندار ایرانی بادیه‌العرب اداره می‌شد. حمزه پور حسن اصفهانی در میانه شمارش نامهای استانداران ایرانی در عربستان گوید: «هamerz پور آذر گر، پناه برزین است که عرب او را خنا برزین کویند، پور ساسان پور روزبه و این ساسان فرماندار تعلیمه بوده و نیز مصر و عمان و یثرب و تهامه از سوی شاهان ایران».<sup>۱</sup>

۱- سنی ملوك الاخذ والاذباء: من ۹۱

(۵)

تعلیمی شهر کی بوده است در حجتاز و در جایی نهاده بود که دوراه کاروان را  
بصره و کوفه بسوی مکه بسکدیگر پیوسته می شد.

حجزه باز هنگام نام بردن از استانداران ایرانی عربستان در روز کار  
ساسانی از جمله گوید:

«دادفیروزپور جشنش بان که در کاخ اسپیددز (مشقر) می نشست مرزبان  
بیابانهای بحرین و عمان تا یمامه و پیرامونهای آنها توغری بود»<sup>۱</sup>

دوغری (غربین) دوستون بوده در بیابان میانه حیره و کوفه که در یکی  
از افسانه های باستانی ساختن آنها را برای گور دو تن از ندیمان امیر حیره  
بنام «جذیمه الابرش» نسبت داده اند.

بجز حمزه پور حسن اصفهانی، عبیدالله بن خرداد به در میانه وصف  
عربستان گوید:

«... و آنرا یترتب هم گویند. در روز گار جاهلی بر یترتب و قهقهه از سوی  
مرزبانان بادیه (بادیه العرب) کار گزارانی بود که مالیات آنرا دریافت میکردن.  
دو تبره قریظه و نصیر کلانتران اوس و خزرچ بودند<sup>۲</sup> شاعر انصاری گوید:  
پس از خراجی که به خسر و میدهیم خراجی هم باید به قریظه و نصیرداد»<sup>۳</sup>  
قریظه و نصیر که گاهی نام آنها در کتابهای «بني قریظه» و «بني النصیر»  
یاد شده دو تبره یهودی بودند در پیرامون یترتب که پیغمبر اسلام آنها را  
از آنجا کوچانید. باید در نظر داشت که آن یهودیان چنانکه از قرآن کریم  
مستفاد می شود در باورهای دینی با یهودیان مشهور اختلاف داشته اند.

سخن کوتاه کنم. در روز گار ساسانی همه مردم عربستان بجز تبره هایی  
از عرب که در بادیه الشام می زیستند و وابسته دولت روم بودند، وابسته دولت  
ساسانی بودند که گاهی یکراست و گاهی با دست کلانترانی از خود آن تبره ها  
راهبرده می شدند ...

این بود خلاصه ای از وضع سیاسی جزیره نمای عربستان در روز گار

۱ - معان کتاب: ص ۹۱

۲ - المسالك : ص ۱۲۸

۳ - تزویی العرج بعد خراج کسری و خرج من قریظة والنصیر

ساسانیان . اما از دیدگاه اجتماعی چنانکه آثار نشان میدهد در میان مردم این جزیره‌نما بیشتر کیشی‌ایی که در ایران رواج داشته در آنجا نیز رایج بوده است و هر کدام از آنها نیز پیروانی داشتند .

آئین مهری و مانوی و مزد کی از همان آغازهای پدیدآمدن در عربستان نیز نفوذ کرده است . گذشته از اینکه مارنگ این آئین‌ها را در قصه‌ها و داستانهای تاریخی و باورهای دینی در این کوش و آن کوش آسکارا توانیم دید ، روایتی از حمزه اصفهانی در دست داریم که نفوذ آئین مزدک را در عربستان از روزگار شهریاری قباد اول ساسانی نشان میدهد . حمزه نوشته است :

« حارث پور مقصور امیر عشیره کنده در زمان قباد اول مزد کی بود . »<sup>۱</sup>  
 سالوکان که در عربی ایشان را « معلوک » می‌کفند بازمانده از جوانمردان مزد کی بودند که باور داشتند باید بزور شمشیر از دارایان گرفت و بهنداران بخش کرد و ایشان را از گرسنگی و مرگ رها ساخت . بودن کروهی از سالوکان در عربستان مانند « عروة بن الورد » شاعر نشان میدهد که اندیشه‌های مزد کی تا کجا در عربستان نفوذ کرده بوده است .

اما از دیدگاه اقتصادی باید در نظر گرفت که پایه بازرگانی در سراسر عربستان زیر نفوذ بازرگانی ایران بیش از هر جای دیگری قرار داشته است . در بندر جده در کناره دریای سرخ و مکه ویژب کروهی از ایرانیان نشیمن داشتند که به بازرگانی می‌پرداختند . کاروانهای حجاج در سفرهای زمستانی تا هیره که هر کثر حکومت آل منذر در باختر رود فرات و نزدیک تیسپون بود ، رفت و آمد می‌کردند . همچنین این کاروانها از شاهراه جنوبي ترا تا بصره روزگار اسلامی می‌آمدند و جایی بار می‌انداختند که « مربد » نامیده می‌شد . همین دو راه است که در روزگار اسلامی ، چون گذرگاه حاجیان کوفه وبصره بمسکه و مدینه شده بود ، شهرت بیشتری پیدا کرده است . در خاور جزیره نمای عربستان کالاهای چین و هند و پارس و کرمان پس

۱- سنی ملوك الارض والافسیاء : ص ۹۲

از گذشتن از دریای پارس و خلیج پارس در بندرهای دارین و خط و مسقط پیاده می شدو از راه بادیه به حیغاز بار می کردید و از آنجا به شام برده میشد. نام شهر بانان این ناحیه را در آغازهای روز گار ساسانی «سطرون - ساطرون» نوشته اند و این واژه چهره شکسته ای از واژه « خشترباون » کهن است و نماینده آنست که در روز گار اشکانیان این بخش یکی از شهر بان نشین های اشکانی بوده است که استقلال درونی داشته و با دست اردشیر بابکان برآفتداده است . باری اینجا یکی از کذر کاهه ای مهم بازر گانی در جهان کهن بوده است.

بازر گانی حیغاز حتی تا سده چهارم هجری در دست بازر گانان ایرانی بوده و در شهرهای جده و مکه و مدینه کروهی فارسی زبان نشیمن داشته اند. بی تردید بسیاری از ایرانیان خواه کسانی که در سر هزاره چشم برآ برخاستن « احمد بزر گوار » بودند و خواه کروههای مهری و مانوی و مزد کی که از سختکریمهای موبدان و ستم زورمندان به عربستان گریخته بودند و از راه « حلف یا ولاء » خود را بیکی از تیره های عرب بسته یا بشکل برده نزد بزرگان آن قوم روز می گذرانیدند ، در پیشبردن دین مبین اسلام حتی در خود عربستان نقش بزرگی داشته اند .

در حدیثی که مفسران قرآن ذیل آیه ۲۸ از سوره محمد از زبان پیغمبر بزر گوار اسلام آورده اند، اشاره آشکاری باین کوچیدنها دیده می شود: اکر دانش به ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایرانیان بآن دسترس یابند. اچشم بپوشم از شاپور ( این صحابی در مکه پیش از هجرت در گذشته است ) و سلمان و سالم مولای ابو حذیفه ، در میان یاران پیغمبر اسلام و تابعان ایشان نام دهها تن ایرانی بنام و نشان دیده می شود که هر کدام در پیشبردن اسلام باندازه توان خود تلاش بکار برده اند . این سالم در میان مسلمانان تا آنجا ارج داشت که زمانی که خلیفه

۱ - لوكان العلم متوطناً بالتربيا لوجهه رجال من الفرس .

دوم را زخم زدند و از بهبود خود نومیدند و ابن عباس باو سفارش کرد  
جانشینی برای خود برگزیند خلیفه میگوید :  
«اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود در برگزیدن او دو دلی بمن  
راه نمی یافته»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از انگیزه هایی که راه را در ایران برای پیشرفت اسلام  
هموار می کرد ، شکل حکومت طبقاتی بویژه زمینداری در ایران بوده است.  
همین نکته از کاری قرین ابزارهاییست که کروههای میانین و فرو دست را  
که در دین اسلام از آنان سخت پاسداری شته بود ، فوج فوج بسوی هوا -  
خواهان آن دین می کشانید و راه را برای پیشرفت آن در هرجا هموار  
می کرد .

اکنون اجازه دهید به کتابهایی که زیر عنوان «فتح و مغازی» نوشته اند  
سری بکشیم و بینیم آیا از آنچه گفته شد نشانه هایی در این کتابهاست یا نه ؟

### الف - در یعن

چنانکه گفته ام کشور یمن از روز گار خسرو اول انشروان با دست  
یک استاندار ایرانی یکسره راهبرده میشد و بیش از پنج هزار افسر ایرانی در  
آن جانشیمن گرفته بودند که تازیان ایشان را «ابناء الاحرار» (آزادزادگان)  
میخوانندند . نخستین استاندار ایرانی یمن در این روز گار فرخزاد پور نرسی  
ملقب به «هریز» نوء قباد اول ساسانی است . با این سربازان گروه بسیاری  
بازرگان و پیشهور و صنعتگر ایرانی نیز به عربستان رفته بودند .

شرح این لشکر کشی تاریخی و نشیمن گرفتن این اسواران را در

۱ - دو تاریخ طبری میان داستان خنجر زدن نیروزان به عمر و اندوز ابن عباس باو  
از زبان این خلیفه چنین آمده است : «ان کان سالم مولی ابی حذیفه حیاً ما داخلتني  
فیه الظنوں »

یمن در کفتار جدا گانه‌ای که در شماره ۶ سال یکم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است، نوشته‌ام. چیزی که در اینجا شایسته است بر آن گفته‌ها بیفزایم اینست که هشتصد افسری که در زندانها در بند و محکوم بمرگ بوده‌اند و به فرمان خسرو اول انوشروان از بند آزاد گردیده و به یمن کسیل شده‌اند، بگمان من از کسانی بوده‌اند که پیرو آئین مزد کی شده و هنگام دنبال کردن مزد کیان ایشان را گرفتار ساخته بوده و در دادگاه‌هایی که برای کیفر دادن به مزد کیان برپا شده بوده محکوم بمرگ کرده بودند. باید بگوییم که این یك حدس شخصی است و از رویه مرفته پژوهش‌هایم در تاریخ ساسانیان برایم پدید آمده و هنوز برخانی تاریخی برای ثابت کردن آن بدستم نیافتداده است.

باری تا سال ششم هجری برابر ششصد و بیست و هشت میلادی که دین اسلام در مدینه نیر و مندشد و پیغمبر اسلام نامه‌هائی بشاهان می‌نویسد و ایشان را به پذیرفتن این دین می‌خواند، کشور یمن هماfkونه که گفته شد زیر دست فرمانداران ایرانی اداره می‌گردید و فرماندار آن در این زمان «بازان» نام داشت. چنان‌که در تاریخ‌ها نوشته‌اند چون نامه رسول اکرم بدست خسرو دوم ملقب به پرویز رسید، به بازان فرماندار یمن دستور داد، کسی را که در پیش به پیغمبری برخاسته است به تیسپون گسیل دارد.

بازان سه‌تمن افسر ایرانی را که سردار ایشان خره خسرو نوہ و هریز بود به پیش فرستاد. اما اینان مسلمان شدند و خود بازان و گروهی از اسواران نیز مسلمان می‌شوند و از این راه کشور یمن بی‌جنک و خونریزی از تیسپون بریده می‌شود و پیرو حکومت نوبنیاد پیش می‌گردد.

دانستان مسلمان شدن آزاد زاد کان در یمن که تا آن روز بر پیشتر عربستان چیره بودند و هیچ نیرویی یارای برابری با آنان را نداشت، نشان میدهد

که این ایرانیان خیلی پیش از سال ششم هجری به اسلام دل بسته بوده‌اند و نهانی در راه پیشرفت آن می‌گوشیده‌اند و در این سال بوده که برده از روی این کوشش‌های نهانی برداشته شده است و گرمه چگونه می‌توان پذیرفت، مسلمانان مدینه که هنوز شهر مکه را که در همسایگی ایشان بود نگشوده بودند و شماره همه‌ایشان برابر نیمی از ایرانیان نشسته درین نبود، بتوانند کشوریمن را بگیرند و بزور بر آن چیره شوند و این کشور را از حکومت تیسپون بزور جدا سازند. در باره کشور یمن حتی در کتابهای مجازی هیچ‌جا اشاره‌ای بجنگ و زدو خورد هیچ نشده است.

بهترین دلیلی که این مطلب را هرچه بیشتر استوار می‌کند داستان ادعای پیغمبری کردن «عبدله» نام معروف به اسود «عنی» است که از تیره کنده بود و بیشتر تیره‌های عرب یمن پیروی اورا پذیرفتند و او بکمک ایشان توافست شهر صنعاء را نیز بگیرد و سپس بdest ایرانیان مسلمان یمن کشته شدو شورش او بر ضد دولت اسلام سر کوفته گردید.

میدانیم بیشتر تیره‌های اعراب از دین اسلام و گفته‌های پیشوای بزرگوار آن چیز درستی در نیافته بودند و نکوهشانی که در قرآن از اعراب شده، اشاره بهمین نادانی و ناپذیرایی اعراب بادیه نشین است. بیشتر اینان دین اسلام را وسیله‌ای می‌پنداشتند که بنیان گذار آن برای چیرگی قریش بر دیگر تیره‌های عرب ابتکار کرده است. از این‌رو در زمان خود پیغمبر در این گوشه و آن گوشه عربستان کسانی بدعتی پیغمبری برخاستند و در هر تیره گروه بسیاری پیرامون پیغمبر آن تیره فراهم آمده بودند.

در میان این مدعیان پیغمبری مردی بود از تیره (عن) موسوم به «عبدله»، که اورا در کتابهای اسلامی «الاسود» نیز نامیده‌اند. این مرد درین بدعتی پیغمبری برخاست و تیره‌های عرب یمنی بویزه عشیره بزرگ کنده پیرو او شدند. عمرو بن سعید کرب معرفت اذان گوی او شده بود. عبده با پیروان فراوان خویش شهر صنعاء تاخت آورد زیرا در این زمان دیگر شکوه حکومت

ساسانی، ایرانیان مم را که از آن حکومت جدا شده بودند نمی‌توانست  
نگهدارد. لیکن باز ایرانیان که برخلاف عربان بر اسلام پایدار مانده بودند، با  
عهله جنگیدند و چون تازیان شهر ازاوهواخراهی می‌کردند، عهله توانست  
شهر صنعت‌آبگشاید و در کاخ «غمدان» نشیمن گیرد. در این جنگ بادان شهید  
شد و زنش - که باز در پائین از نونام خواهیم برد -، و برخی از تاریخ‌نویسان  
اورا خواهر فیروز دیلمی و برخی دیگر خواهدادویه دانسته‌اند، برده‌مانند  
در کاخ غمدان گرفتار عهله مانده بود.

عهله از ایرانیان که بر اسلام پایدار مانده بودند بیمناک بود و زمینه‌می‌چید  
تا از هر راه که شده ایشان را از نیرومندی بیاندازد و تارو مار کند. فیروز  
دیلمی که نوه و هریز بود ودادویه براز او و اندیشه تازیان پیروش بی بردند،  
از این رو بکوهستانهای پیرامون شهر صنعت‌آپناه بردند و داستان را به مدینه  
با خدمت رسول اکرم پیغام فرستادند.

ایرانیان که بر عکس بیشتر عربها بر اسلام پایدار مانده بودند و اسلام را  
دین خویش میدانستند، نمیتوانستند بیکار بمانندتا از میثرب برای ایشان کمکی  
برسد، از اینtro بر ابر روایت طبری فیروز دیلمی، و بر ابر روایت حمزه اصفهانی  
دادویه، بخواهر خود که در کاخ غمدان نزد عهله گرفتار بود نهانی پیغام داد  
که شبی دروازه راه نهانی کاخ را باز کند و نیز در غرفه‌ای را که عهله در آن  
میخوابد باز بگذارد.

در آن شب فیروز دیلمی ودادویه و عربی بنام قیس پور مکشوح که بر اسلام  
پایدار مانده بود، از راه نهانی بکاخ غمدان در آمدند و به اشکوبه بالایین  
رفتند و از لای در غرفه که مرزبانه آنرا باز نهاده بود بدرون نگریستند.  
دیدند عهله خوابیده و مرزبانه بالای سرش نشسته و با دست کشیدن بپیشانی  
او سر گرمش کرده است.

فیروز از لای در باخنجر آخته بیکبار جستی زد و دشنه را تا دسته درسینه  
عهله فرونشاند. در آن حال مرزبانه موی سر عهله را سخت گرفته بود تا

نتواند از جای خود بجنبد. آنکه هر سه تن شبرا در غرفه بسرداوند. با مدد ادان که سپیده بردمید سر عبده را از بام کاخ بزیر افکندند و با بانک «الله اکبر». الا قد قتل الکذاب، همراهان خویش را که در این گوشه و آن گوشه شهر صنعا نهان بودند، از پیشرفت کار خویش آگاه ساختند. آنان در شهر ویختند و پیروان عبده را تار و مار کردند و یمن با فدای کاری ایرانیان بار دیگر بتصرف دولت اسلام درآمد.

ابن اثیر و دیگران که این داستان را نیز نقل کرده در پایان آن افزوده‌اند: خبر این فیروزی دوروزمانه بمر کپیغه بر اسلام به مدینه رسیده و پیغمبر مژده آن را در مسجد باین گونه بیاران خود داده است:

«بدانید دروغگوی یمنی کشته شد. خجسته مردی از دو دمان خجسته‌ای او را کشته است. فیروز و ستکار شده»<sup>۱</sup>

شکفت اینجا است که تازیان هرزمان دستشان میرسید غدارانه کینه‌این فداکاریه را از ایرانیان میگرفتند. چنانکه اشعت پور قیس کندی که پیرو عبده شده بود پس از باز گشت به اسلام دریک توطنه ناجوانمردانه فیروز را کشتم. چون مسلمانان بخلیفه اول فشار آوردند که اشاعترها برابر این گناه بزرگ کیفر دهد، خلیفه اور اینجا نوبت سوکننده‌داد (قسمه) و با این بهانه از چشیدن کیفر آزاد کردید و خواهر خود ام فروهر نیز باوداد.

### ب - بحرین

در دیماچه سخن درباره جفر افیای بحرین بزرگ اند کی گفتگو کردیم و گفتیم نام والی ایرانی آن را «سی بخت» نوشتند و رهبر قیره‌های عربی را که در بیانهای بحرین میزیسته‌اند، «منذر بن ساوی ضبط کرده‌اند که جزء سوم کلمه معلوم نیست از چه ریشه‌ایست.

اگر چنین گیریم که یمن به سبب دوری از تیسپون و نزدیکی به حجاج بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است، بحرین که چنین حالی نداشته و به عراق که کانون

۱- قتله رجل مبارک من اهل بیت مبارکین . فاؤ فیروز . مروج الذهب ج ۱ : ۳۸۴-۳۸۷

ایران و دل ایرانشهر نامیده میشده نزدیکتر بوده و هر زمان میتوانستند هم از راه خشکی وهم از راه خلیج فارس که نیروی دریائی شاهنشاهی در آنجا نیرومند بود به بحرین لشکر بکشند؛ پس چگونه شده است که بحرین با همه دوری از مدینه و نزدیکی به قیسپون در زمان زندگی پیغمبر اسلام بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است و نخستین مالیات نقدی از این استان به مدینه رسیده است<sup>۱</sup>؟

آیا این پیشامد را جز آنکه بگوییم بر پایه یک فقهه قبلی پیش‌بینی شده بوده است، میتوان چیز دیگری انکاشت؟ از شکفتیهای تاریخ است که همین بحرین سیصد سال دیر قریبی جنگ بتصرف خاندان حسن پور بهرام کشاوهای (جنابی) درآمده که معروف به قرمطی است. این قرمطیان که در ظاهر شیعه و در نهان پیرو آئینی بوده‌اند که آلوده بمنک مزد کی بود و راه درسم ایشان از آموز کهای عبدالله پور میمون قداح اهواز سرچشمه میگرفت، حکومت شکفتی انگیزی در بحرین برپا کردند که نزدیک به سه قرن پاییده است و بارها تاشام و مصر لشکر کشیده و سپاهیان حکومت عباسی را بارها تارومار کرده‌اند.

### ج - جنک قادریه

پیش از هرسخنی باید بتأکید گفت با نچه در باره‌ی جنکهای نخستین اسلامی پس از دویست سال در روز گار عباسی نوشته‌اند و پیشتر برای خوشایند خلیفگان و آماده ساختن پایه‌های شرعی بجهت مالیات‌هایی که میگرفته‌اند بوده و شکل داده شده است، باهوشیاری و حزم بسیار باید در نظر گیریسته شود. بویژه روایات (شاد) را باید خیلی پیشتر ارج نهاد زیرا اینها از زبان و قلم کسانی صادر شده که راستکوترا بوده و شکوه و پول دستکاه خلافت چشم ایشان را خیره نکرده بوده است.

من فمیخواهم بگوییم که در آغازهای پیشرفت اسلام هیچ جنکی رخ

۱ - فتح البلدان بلاذری بغدادی : ص ۸۶

نداوه است . اما بی کمان شرح جنگها با آن صورت که در کتابهای « فتوح و مغارزی » پس از دویست سال نقاشی شده، نبوده است .

ما در لابلای همان کتابهایی که برای خوشایند خلیفگان و شرعی قلمداد کردن فرمانروائی ایشان و مالیاتهای گوناگونی که از مردم می‌ستند و قاراج شهرها که گاه بسگاه بعنوان «نقض صلح» می‌کردند، نکته‌هایی می‌بینیم که برآنچه بحقیقت گذشته است، میتواند پرتو افشارند .

آنچه ما داشته‌ایم جنگ‌های نخستین بیشتر بشکل انقلابهای درونی بوده است و در برانگیختن آنها کروههای بسیاری از ایرانیان تازه مسلمان دست داشته‌اند . دور رجاهوا خواهان اسلام زمینه را برای چیرگی مسلمانان آماده می‌کرده‌اند آنکاه بآنجا تاختی برده می‌شده است . رد پای ستونهای پنج‌باصطلاح امروز، در کتابها بازمانده است و بخوبی هنوز دیده می‌شود .

دسته‌هایی که ستون پنج‌باصطلاح شده بودند، از یکسو مانویان متعصب بودند که هر چه زودتر آرزوی ویران شدن دنیا را داشتند تا نور اسیر در ظلمت آزاد شود و زوان از بند خاکدان قن که می‌پنداشتندز ندان اوست، از راه ستون نور بعرش اعلاء رود . از این‌رو گذشته از این‌که کشتار و قاراج را بدست هر کس بشود، بد نمی‌شمردند کار نیکی هم می‌بند استند . زیرا حاصل آن زود ره‌اشدن نور از بند ظلمت بود . گروهی پیروان مزدک پور بامداد بودند که با حکومت طبقاتی سخت کینه می‌ورزیدند و هوا خواه بر ابری و برادری در دارائی و زندگی شده بودند . این دو گروه هردو با حکومت ساسانیان کینه سختی در دل می‌پروردۀ انده .

از دیگر سوییه‌یانی بودند که گذشته از دشمنی بازرس‌شیان و حکومت ساسانی، هنوز کینه جنگ‌های ایران و روم و گرفتن صلیب را از دل نزد دوده بودند و بهر حال حکومت « بیزالس » را که هوا خواه کیش مسیح بود، بیشتر دوست میداشتند .

سرانجام کسانی از خود زرد‌شیان بودند که چشم داشتند در سر هزاره

« بلا فرود آید »<sup>۱</sup>. حکومت ساسانی برآفتد ایوان کسری شکاف بردارد. در یاچه ساوه در زمین فرورود. شگالان بسیار از گوهستانها بروستا های عراق بتازد.

اینکه گفتم شکل مالکیت زمینهای کشاورزی یکی از انگیزه های بزرگ پیشرفت جنبش اسلامی بوده است، بیدلیل نیست. بلاذری بغدادی درباره اسوارانی که در قدسیه بآن سورته اند آشکارا نوشته است: اینان کسانی بودند که مالک زمین نبودند<sup>۲</sup> در دنیا به این افسران است که سربازان دیلمی و جانها (زطها) و شیبکها (سیمچ- سیابجه) و اندکارها (اندغار) نیز بآن سو پیوسته و دین تازه را پذیرفته اند.

هسته نخستین سپاه سرخان (كتيبة الحمراء) در کوفه که در گشادن شهر- های باختری و شمالی ایران دست بسیاری داشته اند، همین لشکریان اند.

سپاه کتبة الحمراء در کوفه هواخواه خاندان پیغمبر اسلام بود و در جنگهای مختار پسر ابو عبید بخونخواهی امام حسین (ع) این ایرانیان نقش اصلی را بعده داشتند. اجازه دهید مطلب را از زبان ابو حنیفه دینوری بشنویم: «شرطه مختار را ابا عمرة کیسان <sup>۳</sup> بهده کرفت واو کشند کان حسین بن علی را در کوفه دنبال می کرد و هزار کارگر بابیل و کلندر هماره بر می داشت و خانه های یکان یکان آنها را بر می انداخت. این ابا عمره چون نیک بر این کار آگاه بود در میک چشم بهم زدن هر خانه ای را بر می انداخت واگر از کشند کان حسین (ع) کسی با او در می افتاد بی درنک اورا می کشت و اموال و مقری اینکونه کسان را که می کشت بایرانیان که همراهش بودند می داد»<sup>۴</sup>.

ابو حنیفه در دنیا افزوده است: چون یزید پورانس که از سوی مختار بحکومت میان روادان بالا فرستاده شده بود، از سپاه شام شکست خورد، مختار به ابراهیم پسر اشتر نخمی گفت:

۱- اندرزنامه اردشیر بابکان بند ۳۶

۲- فتوح البلدان : ص ۳۸۱-۳۸۵

۳- الاخبار الطوال : ص ۲۵۷

۴- این ایرانی بوده چنانکه از نامش پیداست

«ای مرد. برای اینکار جز من یا تو دیگری در خورد نیست پس بسوی ایشان بشتاب. بخدا که عبید الله زیاد بد کردار و حصین بن نعیر را خواهی کشت و سپاه شام بدمست تو شکسته خواهد گردید. این مژده را کسی بمنداده که کتابها را خوانده و برآینده‌ها آگاه است.»

«اشتر گفت: ای امیر گمان ندارم در جنگ باشامیان از من آرزومندتر و بینا دل تر باشی. من خواهم رفت. مختار بیست هزار تن سپاهی که اشتر گزید باوداد که بیشترین ایشان از فرزندان ایران بودند که در کوفه نشیمن داشتند و سرخان (الحمراء) نامیده می‌شدند.»

دینوری پیش از گفتن داستان جنگ از نهانی آمدن دو تن از سران سپاه شام بنام عمر پور حناب و فرات پور سالم نزد ابراهیم اشتر چنین گفته است: «... چون ابراهیم از آراستن صفت سپاه خود بیاسود، نزد اینان آمد و فتشت و به عمر گفت: ای ابا مقلس. چه چیز قسراً بنزد من کشانیده است؟ عمر گفت: از آن زمان که به سپاهت در آمدم بسیار غمگین شدم که در سراسر آن تانزه قورسیده‌ام، یک سخن عربی نشنیدم. همراه تو این عیجمان‌اند. در صورتیکه بزرگان و دلیران شام با چهل هزار تن جنگاور بسوی تو آمده‌اند. ابراهیم گفت:

اگر من جز موران همراهی نمی‌افتم باز بجنگ شامیان می‌آمدم تا کجا رسد باینان که هیچکس بینائی ایشان را در جنگ با شامیان ندارد. اینان فرزندان اسواران و مرزبانان از مردم ایرانند و من سواران را با سواران و مردان را با مردمان سرمی کوبم و فیروزی از سوی خداست.»<sup>۱</sup>

رهنما و هسته‌ای اصلی سپاهیانیکه در زمان خلیفگی عثمان زیر فرماندهی عبدالله بن عامر گریزی خراسان را پیرو حکومت اسلام کردند، اسوارانی- اند که پس از جنگ قادسیه مسلمان شدند و در بصره نشیمن گرفته‌اند.<sup>۲</sup> رفتار اسوارانی که یزد گرد از استغیر برای کمل به هر مزان به خوزستان کسیل داشته بود، دلیل روشنتری است بر سخنانی که گفته‌ایم.

۱- الاخبار الطوال : ص ۲۵۱

۲- فتوح البلدان بلاذوی : ص ۳۸۵

نام فرمانده این اسواران رادر کتابها «سیاه» نوشته و گاهی از او به «عون» تعبیر کرده‌اند. یزد گرد این مرد را با هفتاد افسر دیگر به اصفهان فرستاد تا از نقاط میانه راه هرچه بتواند سرباز فراهم کند و به خوزستان برد و با کمک هرمزان استاندار خوزستان از پشت سر به عراق بتازد.

احمدیوری یحیی بلالذری بغدادی از زبان مداینی شرحی در این زمینه آورده است که دارای نکته‌های ژرفی است. از این‌رو بهتردانستم ترجمه آن ادرزیز بیاورم: «چون یزد گرد بسوی اصفهان شتافت، سیاه را خواست واورا با سیصد تن دیگر که در میان ایشان هفتاد تن از بزرگان بودند به استخر فرستاد و باو فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می‌پسندد بر گزیند. یزد گرد بدنبال «سیاه» با استخراج فت واورا بسوی شوش کسیل داشت که ابو موسی آنجارا گرفtro گرفته بود. سیاه در «کلیوان»<sup>۱</sup> ماند تا این‌که ابو موسی شوش را گرفت و بسوی شوستر رو آورد. سیاه همان‌گونه ماند تا عمر یاسر بکمک ابو موسی رسید و شوستر را در حصار گرفتند. سیاه در جانشی میانه‌ی راه هرمهز و شوستر واهواز آمد (نژدیک پل اربک). در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند فراهم کرد و گفت: از این پیشگوئی که می‌گرددیم خوب آگاهی دارید. پیشگوئی می‌گرددیم که این مردم براین کشور چیره می‌شوند و سورانشان در کاخهای استخر سرگین اندازد. کار ایشان چنان‌که می‌بینید رو به پیشرفت است. برای خود چاره‌ای اندیشید و بدین ایشان در آئید. همکان پیشنهاد اورا پذیرفتند و او «شیرویه اسواری» را باده تن دیگر نزد ابو موسی فرستاد و با او پیمان بست و مسلمان شدند.<sup>۲</sup>

گمان دارم تا اینجا دلیلهای اظهار عقیده‌ای را که در آغاز گفتار گرده‌ام نشان داده و ثابت کرده‌ام که جنبش اسلامی یک انقلاب داخلی بوده که بدست خود ایرانیان پیش رفته است و آنچه در برابر جنبش اسلامی هرگز شکست نخورده، ملت ایران بوده است. در این باره جای بحث و گفت و کو بسیار است و اکنون بهمین اندازه بس می‌کنم.

۱- نام شهری در خوزستان است که میانه اموازو شوش نهاده بوده.

۲- فتوح البلدان: ص ۳۸۲